

دیگر اکنون انکار هر سستی در باره
جان کلر (۱۸۶۴-۱۷۹۳) با زمزمه پریشان آور یاگزندگی که در شعر او
تاریخچه طولانی نادیده انگاشته شدنش از
او وجود دارد. باید با پیشگفتاری هرگز نباشد.
کلر که به شکل پراکنده بی در دیوانها
بازنمایی شده، و به شکل گذرایی در ادبیات پژوهشی مورد
بررسی قرار گرفته، یکی از موارد دشوار شعر انگلیسی باقی میماند که
در جایگاه
افتخارآمیز شاعر شعران جای دارد، در حالی که نه چندان شناخته
شده است و نه به اندازه بی که شایسته اش است مطالعه می شود.
درست به همین دلیل است که مساله گزنده و پریشان آور است.
به نظر می رسد که بخت برگشتگی زندگی کلر - گاهشماری گردانوار از
فقر و بدبختی که به شکل کوتاهی
با حباب غریبی از شهرت گسسته شد - به درد فیلمنامه می خورد و
حتی اگر تنگدستی او هم تا به
این اندازه وسیع و همه جانبه نبود، باز هم فصل بزرگی از تاریخ
فرهنگی را می سازد.

دیوید باربر *David Barber*

دسامبر ۱۹۹۹

پس از سالها اعتیاد به سرایش شاعرانه برای زندگی در جامعه نامناسب است

John Clare

زندگی و شعر جان کلر شاعر انگلیسی

در دره بستی هلیستون در شمال انگلستان، پرورش کلر
با چنان سختی و فلاکتی همراه بود که اغلب شعرهایش
را روی تکه کاغذهایی می نوشت که سبزی فروش برای
پسیچیدن میوه و سبزی در آن استفاده می کرد.
تحصیلات مدرسه بی او در سیزده سالگی به پایان رسید.
پدر و مادرش علاقه وافری به تصنیفهای عامیانه
قدیمی داشتند، اما حتی تصور بلندپروازیهای ادبی
بزرگترین پسرشان هم برایشان دشوار بود. گفته
می شود به سختی تحت تأثیر شعرهایش
قرار می گرفتند. آن نیز تازه پس از آن که کلر و نامود
می کرد که آن ها را از کتابها رونویسی کرده. ای عشقه
سیاه خزنده/ با میوه های قهوه ای ات آن پیچش های
مهرآمیز روی ویرانه ها، تمام دارایی ات، سطور آغازین
یکی از اشعار جوانی او است. ممکن است. و شاید حتماً
- توصیف رهد پرورش نیافته و نارسای منابع شعرانه
خودش باشد.

زهی انوس، اما همین جایگاه مادون کلر است
که شهرت ناگهانی او را به بار می آورد. اولین اثر
منظومش با عنوان پر آب و تاب اشعار توصیفی زندگی و
مناظر روستایی، در ۱۸۲۰ توسط جان تایلور، که
امروزه بیشتر به تنبیه چاپ آثار اولیه کیتز شناخته
شده است، انتشار می یابد. با وجود این، در آن زمان،

کلر که یک سال پس از شلی و دو سال پیش از کیتز
با به جهان گذاشت به نسل افسانه ای تعلق دارد که
به صورت بستی بی که شاعران رمانتیک انگلیسی نام
یافته به ما رسیده است. ممکن است بگوئید که زمانه از
همان ابتدا سر ناسازگاری با او داشت. با کنار گذاشتن
طرح های بزرگ و آموزه های متعالی تابندگان رمانتیک،
بخش بزرگی از اشعار کلر فروتنانه و صمیمانه می نماید
ولی از لحاظ تکنیک، صیقل نیافته و از لحاظ روایتی
به نظر عقب مانده می رسد. و از آن جا که موضوع اصلی
کلر طبیعت در تمامی ابعاد باشکوهش بود، گرایش
ریشه دار در این جهت بوده که او را مرد تنگدست
وردزورث بیندارند، شعری که چشمانی زیرک برای
تمشای جزئیات تصویری طبیعت دارد اما به شکل
در دناکی فاقد نیروی فکری یا جاه طلبی تخیلی است.
این عدالت ضعیف نوازی ادبیات که کلر را مقلدی
خالی از پیچیدگی معرفی می کند از زمان خودش آغاز
شد. در واقع با قضاوت از حقایق آن زندگی، - هر انسان
متهمی چنین نتیجه گیری می کرد که کلر نمی توانست
به مقام شاعران واقعی دست یابد. پیش از آن وردزورث
در پیش درآمد گفته بود "جان من دوران کاشت
منصفانه بی داشت، اما استمداد کاشت کلر چنین
دوره ای را به خود ندید. کودکی در میان کارگران مزرعه

ترجمه رویا منجم

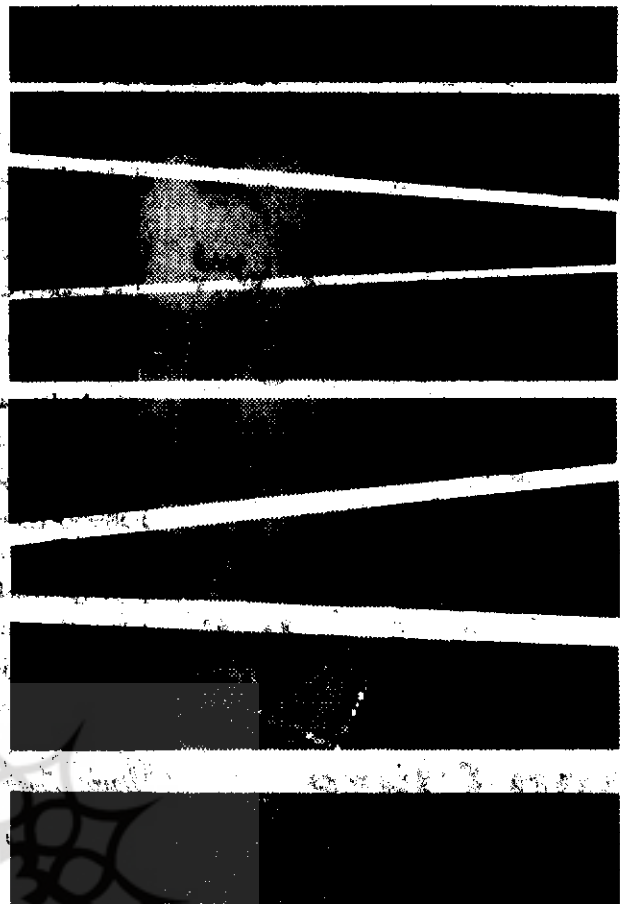


فروش اثر کلاسیک بسیار چشمگیرتر از آثار کیتز می‌شود. کشش شدید به "اشعار دهقانی" انگلیسی که در آن زمان به‌لوح خود رسیده بود، نوشته‌های اصیل به دست آورده بود، نظم‌بنداری روستایی نتهای چوبین خود را دیوانه‌وار به‌صدا درمی‌آورد، اشعار کلاسیک تابوی پرتیش آجایب، موجودات و آب و هواهای روستایی است.

به‌این ترتیب است که شهرت کوتاه‌مدت "مرد سبزه‌ناهی" که بیشتر هجو است تا ستایش، خود را به کلاسیک‌گرایی آغاز می‌شود. کلاسیک‌گرایی یا انتشار کتابش توسط تایلور به‌لندن پرتاب می‌شود، با گت سبزه‌چمنی نامتجانسی که توماس هود شاعر آن را "درخشش سبزه از میان جامه خاکستری ادبا" توصیف می‌کند، برای معرفی کتابش سفر از شهر به شهر را آغاز می‌کند. آن ادبا و فضلا بیشتر معتقدند که آنچه روی دستشان گذاشته شده، یک آدم بی‌دست و پای با استعداد است، که با کسوتش تمسک می‌جوید. پس شگفت‌آور نیست که روزهای آفتابی مرد سبزه چون باد می‌گذرد. منتقدان لوازمات‌های لاجوائه‌اش نسبت به دستور زبان معمول و علاقه زمینی‌اش به لهجه محلی عیب‌جویی می‌کنند. سایر شخصیت‌های بانفوذ مانند کیتز، به تمایل او به گرایش‌های درست فلسفی، خرده می‌گیرند. در این میان، گرایش شدید به اشعار روستایی، رو به افول می‌گذارد. هنگامی که تایلور مجموعه دوم اشعار کلاسیک خنیاگر روستا را در ۱۸۲۱ منتشر می‌کند، تنها با

استقبال احزاب قهقرو می‌شود. هفته بعد از طول کشید. در زمان طولانی که تایلور در روستای اشعار کلاسیک می‌گذشت، دست‌نویس بعدی خود تقویم شبان را می‌آورد. با استفاده از عبارات آرن پوستنی، این کتاب مانند کتاب بعدی، الهه شیر روستا، که در ۱۸۲۵ منتشر می‌شود، یک بمب است.

کلاسیک‌گرایی دیگر زنده می‌ماند و هرگز نیست از نوشتن نمی‌گذرد. اما زندگی حرفه‌ای او به پایان می‌رسد و رنج و محنت‌های آغاز می‌شود. زندگی در روستای محل تولدش، مشکل فراوانی به‌دلیل عدم امکان ازدواج کرده و خانواده‌ای تشکیل داده. اما بی‌تواند کاری دائمی بیابد و با انواع و اقسام مشکلات جسمانی و ذهنی از جمله بهشت از آب و آب سرد و آب تپه مالاریا که در مناطق باتلاقی موره علاقه او شایع بود، روبرو می‌شود. نشان می‌دهد که احتمالاً به‌دلیل شرایط می‌نوشیده، چیزی که نمی‌توان به‌آن شک داشت این است که به‌دلیل به‌شدت رفته‌ی مشاورش را از دست می‌دهد. در ۱۸۲۷ در بیمارستان اسپیتز برگرتی می‌شود و در ۱۸۲۹ پس از فرار از آن جا برای همیشه به‌خانواده‌اش در بیمارستان اسپیتز برگرتی نورت‌همتون می‌رود. خود را در بیمارستان اسپیتز برگرتی آن جا گذراند و پزشک بیمارستان بیماری او را چنین



من هستم - با این حال چه هستم، نه برای کسی مهم است و نه می‌دانم؛ دوستانم مرا به سان خاطره‌ی از یاد رفته، رها کرده‌اند؛

من خود - مصرف‌کننده اشک و آه خویشم؛

اشک‌هایم همچون میزبانان نسیان می‌آیند و می‌روند

به‌سان سایه‌هایی در دردهای فرونشاند و هذاب آور عشق؛

و با این حال من هستم، و زندگی می‌کنم - به‌سان بخاری که پرتاب می‌شود

به‌درون هیچستان ملامت و هیاهو -

به‌درون دریای زنده رویاهای بیداری

به‌جایی که در آن ته حس زندگیست و نه شادی

بل کشتی شکستگی پهناور انتخارات زندگی؛

حتی عزیزترانی که بیش از همه دوست می‌دارم

بیگانه‌اند - نه، ناآشنا تر از بقیه‌اند.

می‌سوزم در تمنای منظری که انسانی بر آن گام نهاده

آنجا که زنی ته لبخند زده و نه گریسته

آنجا که منزل کنم با آنزیدگارم، پروردگارم

و به خواب روم به‌همان سان که در کودکی به شیرینی به خواب می‌رفتم،

بی‌رنج و مشقتی، و بی‌رنج و مشقت دراز کشم

علفی زیر سر - گنبد میلی می‌سوزد،



دیگر از برجسبزی سهل‌الوصولی است که به‌سختی تفاوتی با روستایی تنگدستی در جافه سبز دارد. به‌نظر می‌رسد آسیب‌شناسی، شعر را مغلوب خود ساخته است.

این‌ها همه دلایلی برای شروع عملیات نجات است. در حقیقت گلر از شاعرانی است که از کمترین میزان خوشحیفتگی برخوردار است و یکی از آخرین شاعرانی است که می‌توان او را به خودنمایی پرآب و تاب می‌توان او را به خودنمایی پرآب و تاب منهم کرد

ویژگی
متمركز و اعجاب
تابناك
اشعار گلر
سببك روحی شاعر را
به نمایش می‌گذارد
بی آن‌كه دیوارهای
دیوانه‌خانه دیده شوند؛
كویی علفی زیر سر و
گنبد مینایی بر سر

دل‌تنگی و پریشانی را بهتر از مفاد ماهرانه به‌میان درآورده شده، القا می‌کند. از آغاز تا پایان، وثوق شعر به‌یاری صمیمت‌گری و یکپارچگی دقیق ساختاری آن، که از صداقت مشقت‌بار روانی آن جدایی‌ناپذیر است، شکل می‌گیرد.

و در باره چرخش لحظه‌یی بند انتهای آن، چه می‌توان گفت؟ اشتیاق به معصومیت از دست رفته، دعایی برای رستگاری، تجلی رازآلود صلح و آرامشی که فراسوی درک می‌رود - این همه و چیزی علاوه بر آن‌هاست. تصویری که ما را با آن‌ها می‌کند، چانی که در گهواره مناظر ماقبل هیبوط آدم خفته، منظره‌یی رویایی است که پنجره‌یی را به چشم‌انداز کل دنیای تخیل گلر می‌گشاید، بصیرتی نسبت به طبیعت که چنان صمیمانه و عمیق دریافته شده که درخششی خارق‌العاده می‌یابد. از این بند، می‌توان از راه بیشه‌ها و چمنزارها و درختزارها به اشعار اولیه گلر بازگشت و ویژگی متمركز و اعجاب تابناك آن‌ها، سببك روحی نمایشی و بی‌واسطگی جنبشی آن‌ها را ستایش کرد. در جایی که گلر در عنصر راستین خویش است - 'علفی در زیر، گنبد مینایی بر سر'، بی‌آنکه دیوارهای دیوانه‌خانه دیده شوند - چنان اعتقاد غریزی و روانی پرتشی از نوشته‌های او بیرون می‌زند که به‌هیچ وجه نسبت به درستی جوهری آن نمی‌توان شک کرد. □

دیگر از برجسبزی سهل‌الوصولی است که به‌سختی تفاوتی با روستایی تنگدستی در جافه سبز دارد. به‌نظر می‌رسد آسیب‌شناسی، شعر را مغلوب خود ساخته است.

این‌ها همه دلایلی برای شروع عملیات نجات است. در حقیقت گلر از شاعرانی است که از کمترین میزان خوشحیفتگی برخوردار است و یکی از آخرین شاعرانی است که می‌توان او را به خودنمایی پرآب و تاب منهم کرد. با وجود تمامی آسیب در سینه‌نگاه داشته شده، 'من هستم' به‌هیچ‌رو زوزه‌یی به‌سینه کوبیده نیست؛ اثری نیست که دیوها به شاعرش دیکته کرده باشند. مهم نیست که چه چیز بتوان در باره وضعیت ذهنی گلر گفت، ناآرام‌کننده‌ترین جنبه 'من هستم' این است که به‌دور از هر نوع چار و جنجالی به‌مشکل صریحی سرشار از اندیشه است؛ ترکیبیات نحوی که به‌مشکل ظریفی میزان شده و دو بند اول را به‌همه‌بافته، دقت موشکافانه مشخصات معنایی آن، ضربات چکشی عبارت‌عنوانی که چهار بار در شش سطر اول تکرار شده، طرح متناوب و سریع‌الاتقال وزن آن که به دو جمله سینوسی آن تحمیل شده، هر دو در ابیاتی که به‌مشکلی منطقی طنینی موزون دارد، به‌مخاموشی می‌درآید. تأثیر ماندگار، بین و بین ظاهراً تپ‌آلودی که خود را به جریان احساسی تبدیل می‌کند،

تشخیص می‌دهد: پس از سال‌ها اعتیاد به سرایش شاعرانه، برای زندگی در جامعه نامناسب است. به‌احتمال زیاد در دو سال اول بستری شدن در نورث‌همتون بود که گلر شعری را که شناخته‌شده‌ترین سروده‌اش گشت به‌قلم درمی‌آورد؛ زاری سوزناکی که 'من هستم' نام دارد.

اشعاری که از دوران زندگی گلر در تیمارستان باقی مانده (که به 'من وجود رئیس خوب و وظیفه‌شناس بخش، تعداد آن‌ها نیز کم نیست)، اغلب تحت عنوان 'شعرهای جنون جان گلر' طبقه‌بندی شده‌است. عنوانی شاید گریزناپذیر که تحت آن شرایط بی‌شک به جلای رازآلود این شعر خاص یاری رسانده. 'من هستم' به‌تنهایی تاریخچه گلر را در فرهنگ رمانتیک، مقدس ساخته، و تصویری دیرینه‌الگو از هنرمند به‌عنوان جان شکنجه شده، در اختیار ما می‌گذارد. شعری است که به‌نظر می‌رسد بر دل‌هرا وجودی و بیگانگی اجتماعی که نشانه خودآگاهی دردناک عصر اضطراب ما گشته، سایه‌انداخته و به‌رنگ‌آمیزی گلر به‌عنوان پیشگوی پسران نوین هویت و بنیانگذار به‌اصطلاح مکتب 'اعترافی' confessional شعر، یاری رسانده‌است. با این حال و علی‌رغم این همه، هاله تراژیک طردشدگی و اختلالی که اکنون بر نام گلر سایه‌انداخته، تنها نمونه‌یی